

محمدحسین حاجتی

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد فردوس

یوسف و زلیخای خاوری شیرازی

چکیده

داستان‌های قرآنی در ادب فارسی مورد توجه و استقبال خاص شاعران و نویسندگان قرار گرفته است. این داستان‌ها به صورت بازنویسی و بازآفرینی یا در قالب تصویرهای شاعرانه مانند: تضمین، تلمیح، اقتباس و... در شعر و نثر فارسی انعکاس یافته است. یکی از این داستان‌ها که بسیار مورد توجه شعرای ادب فارسی قرار گرفته است، داستان یوسف است که به تعبیر قرآن «بهترین قصه‌ها» است. در این داستان اهداف تربیتی، اخلاقی، اجتماعی و سیاسی فراوانی نهفته است.

حدود سی منظومه از این داستان به نام «یوسف و زلیخا» سروده شده است. تعدادی از این منظومه‌ها فعلاً موجود است و بقیه در دسترس نیست.

واژه‌های کلیدی:

یوسف و زلیخا، داستان، شخصیت داستان، زیباشناسی

یوسف و زلیخای خاوری شیرازی

داستان یوسف و زلیخا یکی از آموزنده‌ترین و مشهورترین داستان‌های قرآن کریم است که در ادب فارسی مورد استقبال شاعران قرار گرفته است. این داستان، داستانی دینی و اخلاقی است که مقاصد و اهداف عالی فراوانی در بردارد. داستان یوسف بی‌گمان قبل از اسلام در میان مردم مشهور بوده است؛ چراکه در سفر پیدایش تورات در چهارده فصل مفصلاً بیان شده است؛ البته سیر داستان و حوادث آن با قرآن تفاوت‌هایی دارد. این داستان در شعر فارسی انعکاس زیادی داشته است و منظومه‌های دلکش و ماندگاری از این داستان سروده شده که تعدادی از آن منظومه‌ها موجود است و تعداد دیگری متأسفانه در دست نیست.

منظومه‌های موجود یوسف و زلیخا عبارتند از: (۱) یوسف و زلیخای منسوب به فردوسی (۲) یوسف و زلیخای خواجه مسعود قمی (۳) یوسف و زلیخای نورالدین عبدالرحمان جامی (۴) یوسف و زلیخای ناظم هروی (۵) یوسف و زلیخای آذر بیگدلی (۶) یوسف و زلیخای شعلدی گلپایگانی (۷) یوسف و زلیخای جوهر تبریزی (۸) یوسف و زلیخای شهاب ترشیزی (۹) یوسف و زلیخای خاوری شیرازی.

حدود هجده منظومه‌ی یوسف و زلیخا هم در تذکره‌ها و کتب تاریخ ادبیات از آن‌ها نام برده شده که نسخه‌ی خطی یا چاپی آن‌ها در دسترس نیست. در این مقاله برآنیم منظومه‌ی یوسف و زلیخای خاوری شیرازی را از دیدگاه زیباشناسی و اصول داستان نویسی بکاویم و شخصیت‌های آن را معرفی نماییم. هم‌چنین موارد اختلاف این منظومه با منظومه‌های دیگر یوسف و زلیخا به ویژه یوسف و زلیخای جامی بررسی خواهد شد.

میرزا فضل‌الله خاوری شیرازی از سلاله‌ی سادات علویّه بود. حدود سال (۱۱۹۰ ه. ق) در شیراز متولد شد. در قصیده‌سرای استاد بود و غزلیات خوبی هم سروده است. خاوری مثنوی یوسف و زلیخا را در طول شش ماه در سال (۱۲۴۰ ه. ق) سرود.

این منظومه بیشتر از هفت هزار بیت دارد و تقریباً همه‌ی موضوع‌های هشت منظومه‌ی قبل از خودش را دربرمی‌گیرد.

وزن این مثنوی «مفاعیلین مفاعیلین فعولن» در بحر «هزج مسدّس محذوف» است و با این

بیت‌ها آغاز می‌شود:

خداوندا دلم را دیده بگشای به دیده طلعت نادیده بنمای
 سته از معرفت راهی به پیشم از آن ره رهنمایی کن به خویشم
 دلم را با غمت هم خانگی ده ز هر بیگانه اش بیگانگی ده

شاعر پیش از شروع داستان، ابیاتی را در کیفیت خلقت عالم، در توحید باری تعالی، در مناجات، در نعت خواجه‌ی عالم، در صفت معراج، در منقبت علی (ع) و سبب نظم کتاب سروده است.

سیر داستان و حوادث مهم آن در این منظومه از این قرارند:

۱- زلیخا سه نوبت یوسف را به خواب می‌بیند و عاشق او می‌شود. در نوبت سوم نشان یوسف را می‌پرسد.

۲- از هر دباری به خواستگاری زلیخا آمدند؛ فقط از جانب مصر کسی نیامد، پدر زلیخا رسولی به جانب عزیز مصر فرستاد تا زلیخا را به زنی بگیرد. این مورد دقیقاً مانند تعبیر جامی است.

۳- رسول طیموس (پدر زلیخا) به مصر رفت و با عزیز صحبت کرد. عزیز، اعیان و اشراف را با تجملات فراوان به خواستگاری زلیخا به جانب مغرب فرستاد.

۴- خواب یوسف که یازده ستاره و ماه و خورشید بر او سجده کردند، مطابق قرآن است.

۵- یعقوب برای وداع یوسف تا پای «شجرة الوداع» رفت و از آن جا یوسف را به برادرانش سپرد. این مورد در هشت منظومه‌ی دیگر نیامده است.

۶- برادران یوسف گرگی دروغین نزد یعقوب آوردند. گرگ به یعقوب گفت: یوسف زنده است؛ اما اسیر می‌باشد.

۷- یعقوب چهل سال در بیت‌الاحزان در فراق یوسف روزگار گذراند. بیان رنج و بی‌تابی و مفارقت یعقوب از یوسف؛ در یوسف و زلیخای جامی نیست.

۸- مالک زعر، به خواب دید که در کنعان خورشید در آستینش پنهان شده. خواب مالک در منظومه‌ی جامی و هم‌چنین در تورات و قرآن نیامده است:

به چشم آمد که در کنعان زمیشت نهان خورشید شد در آستینش
 دگر ره دید ابری مایه دارش به سر گردید مروارید بارش

به ره هر گوهر از فرفش فتادی ز ره برچید در مخزن نهادی

(ص ۱۷۰)

۹- بنا بر اثر خاوری شیرازی وقتی یوسف به مصر عزیمت نمود، او را به بارگاه ملک بردند و زلیخا چون یوسف را در خواب شناخته بود، عزیز را ترغیب نمود تا یوسف را بخرد؛ حال آن که بنا بر اثر جامی، زلیخا شخصاً یوسف را خرید و بنا بر منظومه‌های قبل از جامی یوسف را به بازار نخاسان بردند و عزیز مصر او را خریداری نمود.

۱۰- زلیخا یوسف را به باغ قصر خود می‌برد و در آن جا کنیزکان را بر یوسف عرضه می‌کند. یوسف کنیزان را به خدای یگانه دعوت کرد. آنان قبول شریعت کردند و زنار را بریدند. یوسف آنان را از بت‌پرستی بر حذر داشت:

چو گفتار حقیقت زو شنیدند زکیش ناپسند خود رسیدند
بتان ماه رو بت‌ها شکستند ز ننگ بت‌پرستی جمله رستند
زبان بر عذر شگربار کردند به آیین خلیل اقرار کردند

(ص ۲۱۸)

۱۱- زلیخا به راه‌نمایی دایه کاخی تودرتو می‌سازد. وقتی یوسف در کاخ تودرتو، خواسته‌ی زلیخا را اجابت نکرد، زلیخا تهدید به خودکشی نمود. این موضوع در دیگر منظومه‌های یوسف و زلیخا نیست. نکته‌ی مهم آن است که یوسف به ظاهر و به منظور فرو نشستن عطش درونی زلیخا قول مواصلت داد؛ ولی در فرصت مناسب از زلیخا گریخت.

۱۲- کودکی سه ماهه به پاک دامنی یوسف گواهی داد. خاوری نام کودک را «قاموس» گفته

است:

سه ماهه کودکی قاموس نامش در آمد بر سخن بر دوش مامش
زلیخا دامن یوسف کشیده چو گل دامن پاک او دریده
اگر آن چاک پیراهن زپیش است زلیخا پاک و یوسف جرم کیش است
اگر از پس بود آن جامه را چاک زتهمت دامن یوسف بود پاک

(ص ۲۶۲)

۱۳- زنان مصر زلیخا را سرزنش کردند. آنان بعد از دیدن یوسف از او خواستند خواسته‌ی

زلیخا را اجابت کند و با آنان نیز هم‌بستر شود. یوسف خواسته‌ی آنان را نپذیرفت. زلیخا، عزیز مصر را قانع کرد یوسف را زندانی کند.

۱۴- ساقی و خوان سالار، ملک‌ریان، هم در زندان یوسف بودند. یوسف خواب آن‌ها را تعبیر نمود. هم‌چنین سلطان مصر به خواب دید که هفت گاو لاغر، هفت گاو فربه را خوردند و هفت خوشه‌ی خشک و پژمرده، هفت خوشه‌ی سبز را نابود کردند. هیچ کس تعبیر آن را ندانست. شراب‌دار که قبلاً از زندان آزاد شده بود به یاد یوسف افتاد و نزد او رفت. یوسف به شراب‌دار گفت: به پادشاه بگو که از زنان مصر و زلیخا تحقیق کند چرا مرا زندانی کردند؟ بعد از تحقیق و تفحص؛ زنان مصر و زلیخا اقرار کردند به یوسف تهمت زده‌اند.

۱۵- وقتی پادشاه مصر به بی‌گناهی یوسف واقف شد او را ولیعهد نمود و سرانجام یوسف پادشاه مصر شد.

۱۶- زلیخا بت را شکست. زنار را پاره کرد و کلمه‌ی توحید را بر زبان آورد. به یوسف گفت: بهتر است از عشق مجازی دست برداری. من اکنون متعلق به خودم نیستم، بلکه متعلق به خدایم. ملک‌ریان چهل بار جهت یوسف به خواستگاری زلیخا رفت و سرانجام به عقد یوسف درآمد.

۱۷- یوسف در اولین سرحله برادرانش را شناخت و از آنان خواست سری بعد بنیامین را با خود بیاورند. یوسف در مرحله‌ی سوم خود را به برادرانش معرفی نمود. یعقوب با فرزندان به پای سریر یوسف سجده کردند.

۱۸- اجل یوسف فرارسید و جبرئیل بر آن حضرت وارد شد. زلیخا از رحلت یوسف آگاه شد و بسیار افغان و زاری نمود. سرانجام زلیخا به مرقد یوسف می‌رود و در آن جا فوت می‌شود.

۱۹- خاوری در پایان منظومه‌اش و در پایان داستان در بی‌وفایی دنیا چنین می‌سراید:

فلک با ما نه اکنون کینه دارد به سینه کینه‌ی دیرینه دارد
کرا دیدی به گردون پایه افراخت که از کین آخرش از پا نینداخت
در اوّل هر که در دهر است داند که گردون هرچه داد آخر ستاند
در این محنت سرای حیرت افزا نه یوسف ماند برجا نه زلیخا

طرح داستان:

«نقش‌دی کار یا رؤوس مضالب یا چارچوب داستان را طرح داستان می‌گویند. طرح داستان خلاصه‌ی فشرده‌ای از داستان است که منضمّن نکات عمده و اساسی داستان می‌باشد.» (یونسی، ۱۳۶۹، ص ۱۳) طرح داستان یوسف و زلیخا در این منظومه همان است که در یوسف و زلیخای جامی دیده می‌شود. البته خاوری برخی از جزئیات و اصولی را که در قرآن هم آمده است آورده است. در این جا مرکز و کانون موضوع، عشق زلیخا به یوسف است. خاوری بعد از مقدمه‌ی داستان به بیان و ذکر حوادث آن پرداخته است: زلیخاسه نوبت یوسف را به خواب می‌بیند، وقتی زلیخا به مصر رفت متوجه شد آن شخص را که در عالم رؤیا دیده است. عزیز مصر نبوده است. برادران یوسف بر او حسد بردند و متفق شدند او را در چاه بیندازند. یوسف را به کاروانی فروختند و آن‌ها او را به مصر بردند و زلیخا به محض دیدن یوسف، او را شناخت و خریدار او شد. زلیخا برای مواصلت با یوسف به نقشه‌های مختلف متوسل شد. یکی از نقشه‌های او این بود که با کنیزان قرار گذاشت آن‌ها را بر یوسف عرضه کند و هر کدام که یوسف پسندید، مخفیانه زلیخا به جای آن کنیزک در بستر بخوابد. نقشه‌ی دیگر این بود: به اشارت دایه خانده‌ای تو در تو ساخت و بر در و دیوار تصاویر خودش و یوسف را نقاشی کرد تا یوسف به هر طرف بنگرد تصویر خود و زلیخا را ببیند. سرانجام یوسف با سعایت زلیخا و زنان مصر زندانی شد. کودک سه ماهه به پاکی یوسف گواهی داده بود؛ اما برای سرپوش گذاشتن بر موضوع او را زندانی کردند.

در زندان خواب دو دوست خود (شراب‌دار و خوان‌دار) را تعبیر کرد. شراب‌دار آزاد شد. پادشاه خوابی دید که: هفت گاو لاغر هفت گاو فربه و چاق را می‌خورند و هفت خوشه‌ی خشک هفت خوشه‌ی سبز را نابود کردند. شراب‌دار به یاد یوسف افتاد، نزد او رفت و یوسف خواب پادشاه را تعبیر نمود. سرانجام یوسف از زندان آزاد شد و به مقام پادشاهی رسید. این داستان با فوت یوسف و زلیخا به پایان می‌رسد.

اشخاص داستان:

«شخصیت انسانی داستان در پیوند با کیفیات روحی و اخلاقی خود شخص و ارتباطش با هم‌نوعان و محیط اجتماعی بررسی می‌شود. هر داستان خوبی یک شخصیت اصلی بیشتر ندارد. بقیه‌ی شخصیت‌ها فرعی هستند» (یونسی، ۱۳۶۹، ص ۳۹۱)

۱- یوسف: فرزند یعقوب و راحیل. شخصیت اصلی داستان است که بعد درونی و شخصیتی او در این مثنوی بر پایه‌ی قرآن است. یوسف نماد خوبی‌ها و پاک‌دامنی است.

۲- زلیخا: دختر طیموس، پادشاه مغرب، بود. سه نوبت یوسف را خواب می‌بیند و به شدت فریفته‌ی او می‌شود. فرط عشق زلیخا و بیان شور و هیجان درونی او در این منظومه به نهایت ترسیم شده است. از این دیدگاه اثر منسوب به فردوسی، جامی و خاوری شیرازی به بهترین شکل عشق زلیخا را تصویر کرده‌اند. زلیخا عاقبت به خیر شد، زنار را برید و به حلقه‌ی موحدان درآمد.

۳- یعقوب: پدر یوسف. او در فراق فرزند کور شد و غم هجران و اشک‌های چهل ساله‌ی او در ادب و فرهنگ ما معروف است و او را نماد صبوری و دردمندی می‌دانیم. در مرحله‌ی سوم سفر به همراه فرزندان‌ش به مصر آمد و بر تخت و شوکت فرزندش، یوسف، سجده‌ها کرد.

۴- دایه: پیرزنی فرتوت و فرسوده بود و دستگیر از پافتا‌دگان و راه‌نمای آنان بود. او از احوال زلیخا و عشق او به یوسف آگاه شد. دایه به دستور زلیخا به وثاق یوسف رفت و او را جهت حضور در محفل زنان مصر آماده کرد.

۵- یهودا: برادر یوسف. چالاک و پاک‌روش بود. یعقوب، یوسف را به او سپرد و سفارش نمود از او غافل نشود. خاوری یادآور می‌گردد؛ چون یعقوب حفظ یوسف را به غیر خدا واگذار کرد چهل سال از او دور افتاد:

به حفظش تکیه چون جز بر خدا کرد خدا از وی چهل سالش جدا کرد

(ص ۱۱۹)

۶- شمعون: برادر یوسف. سیرتی تیره و باطل داشت.

زجا برجست دل پرکینه شمعون گرفتش آستین تا ریزدش خون

(ص ۱۲۶)

۷- خواهر یوسف: وقتی یوسف با برادرانش به صحرا رفت نزد پدر آمد و گریه و زاری نمود. او به خواب دیده بود که چند گرگ یوسف را ربودند؛ به این علت سراسیمه به سراغ یوسف رفت و از پدر پرسید:

کجا شد یوسف آن ماه دو هفته؟ که از مه شد فزون تر رفته رفته

بگو سرو کنارت را چه کردی؟ بگو شمع مزارت را چه کردی؟

(ص ۱۳۲)

۸- جوان اعرابی: یوسف را در زندان می بیند. می گوید: من از سرزمین کنعان آمده‌ام. یوسف به وجد آمد، و از او خواست پیغام او را به یعقوب برساند.

۹- مالک زعر: مردی بازرگان و اهل مصر بود. عمرش را در تجارت گذرانید. به خواب دید که خورشید در آستینش پنهان شده است. وی مردی نسبتاً مهربان بود و غلام کاروان را به خاطر آزار و اذیت یوسف مؤاخذه نمود.

سر و سر حلقه‌ی مردان سالک امیر کاروان عشق مالک

(ص ۱۷۱)

۱۰- ریان: پادشاه مصر بود. زلیخا در حضور او به گرفتاری و عشق به یوسف اعتراف کرد.

۱۱- برادران یوسف: نام برادران یوسف در این منظومه نیامده است؛ اما در یوسف و زلیخای منسوب به فردوسی ده برادر یوسف به این صورت معرفی شده‌اند: (۱) یهودا (۲) شمعون (۳) روبیل (۴) بالون (۵) تفتال (۶) لای (۷) جاد (۸) اوشیزه (۹) یسناخران (۱۰) گنج داد

۱۲- زنان مصر: چون از زیبایی فوق‌العاده‌ی یوسف آگاه شدند به حيله و مکر، خود را به قصر زلیخا رساندند تا یوسف را ببینند. یوسف را به مواصلت زلیخا دعوت کردند و شاید منظورشان این بود که خودشان هم از یوسف کام بگیرند.

۱۳- عزیز مصر: فردی معتدل و منصف بود. ابتدا دستور داد یوسف را زندانی کنند؛ اما وقتی کودک سه ماهه به پاکی یوسف آگاهی داد، آن را پذیرفت و زلیخا را مورد خطاب و مؤاخذه قرار داد. از زلیخا پرسید: چرا پادر راه شهوت نهادی و ناموس خود را بر باد دادی؟ چرا به یوسف تهمت

نهادی؟ عزیز از یوسف خواست این راز را فاش نکند.

توصیف:

«وصف در ارایه‌ی خصوصیات و قیافه‌ی اشخاص داستان و محیطی که حوادث در آن روی می‌دهد، نقش مهمی دارد. توصیف صحنه‌های محل وقوع داستان و اشخاص و وقایع همه به یاری الفاظ و ادراکات حسی صورت می‌گیرد» (یونسی، ۱۳۶۹، ص ۲۵۱)

خاوری در این منظومه فراوان از توصیف بهره گرفته است. چند مورد را می‌آوریم:
شاعر در بیان واقعه‌ی معراج رسول خدا(ص) شب معراج را با واژه‌ها و تعبیرهای زیبا وصف کرده است. شب معراج، مانند چهره‌ی زیبارویان و مه جبینان روشن و مصفاست و چهره‌ی خود را با آب حیات شسته و بوته‌ی خورشید، از گریبان آن سربرآورده است. آن شب آن قدر روشن ه سپید بود که خورشید از شرم در پرده نهران شده بود:

شبی چون چهره‌ی رویان منور شبی آرام گاه مهر خاور
شبی کایزد به او سوگند خورده در آن غیبی ره گردون سپرده
همانا طایران را گفته درآج که احمد می‌رود امشب به معراج
در آن شب بود آن گنج نهانی فروزان شمع بزم ام‌هانی

(ص ۱۵ و ۱۷)

توصیف زلیخا هنگامی که به دعای یوسف جوان شد:

رخس، مهر فروزان بنده‌ی او قدی سرو جنان شرمنده‌ی او
مکمل افسری بر سر نهاده دو مشکین طرّه‌اش بر پا فتاده
دو رخشان گوهرش آویزه‌ی گوش رعونت مهر و مه را دوش بر دوش
چو گل نازک تنش در هفت پرده چو حوران جنان هر هفت کرده
نمایان از پس او لعل خندان چو مروارید تردو رشته دندان
چو یوسف دید آن حسن و شمایل به دیدارش به صد جان گشت مایل
شد از تأثیر عشق بی‌محابا زلیخا یوسف و یوسف زلیخا

(ص ۳۴۹)

زیباشناسی یوسف و زلیخای خاوری شیرازی

(بررسی خیال‌پردازی و تصویرگری‌های شاعرانه و گونه‌های صور خیال)

کاربرد آرایه‌های ادبی و شیوه‌های بلاغی (بدیع، معانی و بیان) در سراسر منظومه نمود دارد. روشن است شاعر با قدرت تخیل و ذهن حساس خود با دقت به کمک گونه‌های خیال و تصویر، بر زیور و زینت سخن افزوده است. گونه‌های تصویری و زیبایی‌آفرینی که در یوسف و زلیخای خاوری شیرازی دیده می‌شود از این قرارند:

یکی از نمودها و زیبایی‌های سخن کاربرد استعاره است. جای جای این منظومه از این عنصر ادبی بهره دارد:

مدام از دیده بر گل ژاله می‌ریخت ز نرگس عقد دُر بر لاله می‌ریخت

(ص ۲۹۲)

«گل» برای «چهره» و «ژاله» برای «اشک» و در مصراع دوم «نرگس» برای «چشم»، «عقد دُر» برای «اشک» و «لاله» برای «چهره» استعاره شده است.

گهی بر لب سخن آهسته راندی گهر از دیده گه بر رخ فشاندی

(ص ۲۹۶)

«گهر» استعاره برای «اشک».

ز روی لاله رنگ و لعل سیراب فرو افکند آتش بر دل آب

(ص ۱۸۱)

«لعل سیراب» استعاره از «لب». هم‌چنین «آب» تشخیص یافته و استعاره‌ی مکنیه (کنایی)

برقرار است.

و نمونه‌های دیگر:

بتان نار پستان کف کفیده^۱ به هم گفتند خون افشان ز دیده

(ص ۲۸۰)

«بتان نار پستان» استعاره برای «زنان مصر». هم‌چنین «دیده خون افشان بودن» کنایه از شدت

۱. از هم باز شده. شکافته شده (معین)

ناراحتی است.

دیگر:

ز استرهای زرین نعل شامی چو خنگ آسمان در تیز گامی

(ص ۸۶)

«خنگ آسمان» استعاره از «خورشید» است. و در این بیت هم «عروس آتشین خوی» برای «خورشید» استعاره شده است.

شبان گه چون عروس آتشین خوی به مغرب کرد پنهان آتشین روی

(ص ۸۷)

دیگر:

گرفتی روز از مردم کناره ز مردم ریختی بر مه ستاره

(ص ۱۵۰)

«مردم» در مصراع دوم استعاره برای «مردمک چشم» و «مه» استعاره برای «چهره یعقوب» و «ستاره» استعاره برای «اشک» هم‌چنین بین واژه‌ی «مردم» جناس تام برقرار است.

زمزگان گوهر ناسفته سفتی به خاک راه آن افشاندن گفتی

(ص ۲۰۳)

«گوهر ناسفته» استعاره برای «اشک».

استعاره‌ی مکنیه (کنایی، بالکنایه، پوشیده) هم فراوان در این منظومه دیده می‌شود. شاعر در موارد متعددی از آرایه‌ی تشخیص بهره گرفته است. برای نمونه:

قضا گفت این زمان بردباری است نه وقت ناله و نه گاه زاری است

(ص ۲۰۶)

شاعر به «قضا» تشخیص داده است. قضا مانند انسانی تصور شده و عمل گفتن را به آن نسبت

داده است. دیگر:

تحمّل گرچه دندان در جگر داشت ولی پیوسته حسرت دیده، تر داشت

(ص ۲۰۶)

- امل می‌گفت آری حکم تقدیر نگردد بیش و کم با سعی و تدبیر
(ص ۱۸۲)
- سحرگه کوفت چون کوس سفر خواب صبحی را صلا برخواست زاصحاب
(ص ۴۸)
- ز هر گلبن هزاران گل شکفته صبا در پای گل بی‌هوش خفته
(ص ۱۶)
- گرفته غنچه را گل سر در آغوش مگر ز آواز بلبل رفته از هوش
(ص ۱۶)
- خاوری شیرازی جای جای این مثنوی، تذکار و پند و عبرت می‌دهد. گاهی به صورت تمثیل و گاهی با ضرب‌المثل یا تصویری که جنبه‌ی تعلیمی و اخلاقی و اجتماعی داشته باشد. نمونه‌هایی که جنبه‌ی ارسال المثل دارند ذکر می‌شود:
- نیفتند تا کسی در رنج سختی نداند قدر روز نیک بختی
(ص ۲۸۱)
- فرامش کن اگر حرفی شنیدی درین وادی شتر دیدی ندیدی
(ص ۲۶۴)
- دلیری گفت دهقان تا به خواب است ز گل دامان گلچین کامیاب است
(ص ۲۵۶)
- در موقع خواب دهقان، می‌توان گل چید.
- به روی حرف او نهاد انگشت به نرمی دشنه بیرون کردش از مشت
(ص ۲۵۲)
- چون اصرار زلیخا به مواصلت زیاد شد، یوسف به ناچار و به منظور فرو نشستن عطش او، به وصل امیدوارش کرد.
- چو آن افعی ز دست او رها شد زمان وعده‌ها پا در هوا شد
(ص ۲۵۲)
- منظور از «افعی»، «زلیخا» می‌باشد.

به انبازی تو را در خوان نشسته نمک خورده نمکدان را شکسته

(ص ۲۴۹)

بلی چون تشنه بیند در لبی جام نیاساید کند تاتر از آن کام

(ص ۲۴۶)

دیگر:

محبت با منش کاندرا خیال است حدیث گاو و نه من شیر زال است

(ص ۲۵۹)

«گاو نه من شیر است»: نیکی‌های کرده‌ی خویش را به بدی ختم کند. (امثال و حکم، ص ۱۲۶۷).

دیگر:

چو زن عاجز به تهمت از گواه است گواه او به دعوی اشک و آه است

(ص ۲۶۱)

بلی آینه چون شد بی کدورت شود در وی مصور عکس صورت

(ص ۳۵۱)

نکو رو را نباشد میل زشتی گواه زشتی آمد بد سرشتی

(ص ۲۸۷)

بود ضرب‌المثل زان در موطن که هر ظاهر بود عنوان باطن

(ص ۲۸۷)

بلی شیرین لبی هر جا که خندد ترشروی از آن جا رخت بندد

(ص ۲۸۸)

آرایه‌ی تشبیه (مانندگی) که از صور زیبایی‌آفرینی است فراوان دیده می‌شود. تشبیه در علم بیان بررسی می‌شود. چند نمونه که در ساختار و شیوه‌ی ساختمان با یکدیگر متفاوت هستند را می‌آوریم:

بود عاشق چو دیگ جوش دیده کز آتش پخته و دم در کشیده

(ص ۲۸۲)

مشبّه به

مشبّه

مهی کش بود عمری چشم بر راه چو ماه نخشبش جا بود در چاه

(ص ۱۷۲)

یوسف به ماه نخشب تشبیه شده است.

دو شبگون طره‌اش افتاده بر دوش دو صبحش گشته طالع از بناگوش

(ص ۲۳۷)

«طره» (موی جلو پیشانی) به «شب» و «بناگوش» در سفیدی و زیبایی به «صبح» تشبیه شده

است.

مه کنعان در آمد ناگه از در بد انسان کز افق خورشید خاور

(ص ۲۷۳)

مشبهه ادات مشبه به

در این بیت «مه کنعان» استعاره برای «یوسف» است. تشبیه مرکب برقرار است.

ز نیلی فوطه^۱ برمه بست هاله تو گفتی در بنفشه رسته لاله

(ص ۱۸۰)

مشبهه ادات مشبه به

«مه» استعاره برای بدن و جسم یوسف.

در موارد متعددی هم تشبیه بلیغ دیده می‌شود. چند بیت برای نمونه:

سحاب آرزو در قطره باری است گلستان را زمان آبیاری است

(ص ۳۵۹)

بنای جور را از بیخ برکنند نهال کینه را بگرید پیوند

(ص ۳۲۴)

نهال فتنه را شد برگ‌ریزان ستم گردید از گیتی گریزان

(ص ۳۲۴)

«ستم» نیز تشخیص یافته و استعاره‌ی مکنیه برقرار است.

شود چون آتش شهوت تو را تیز ز بازان حیا آبی بسر آن ریز

(ص ۲۴۵)

۱. دستاور، رومال، لنگ، پارچه‌ای که بالای خوان می‌اندازند.

زلیخا را سمند نفس سرکش نه چندان نعل بود آن جا در آتش

(ص ۲۴۵)

«نعل در آتش داشتن» کنایه از بی‌قراری و اضطراب است.

بگو با وی که شام غم سرآمد به روز عیش بخت یاور آمد

(ص ۱۷۶)

آرایه‌ی تضمین هم یکی از شیوه‌ها و صورت‌های زیبایی سخن است. خاوری شیرازی گاه‌گاهی بدسخن و شعر شاعران متقدم توجه داشته و آن‌ها را در سخن خود جاسازی نموده است:

به نام آن که هستی، نام از او یافت فلک سرعت، زمین آرام از او یافت

(ص ۳)

تضمینی است از این بیت خسرو و شیرین نظامی:

به نام آن که هستی، نام از او یافت فلک جنبش، زمین آرام از او یافت

(کلیات خمسه نظامی، ص ۱۲۹)

دیگر:

بیا تا ما زدل دستی برآریم غم دل را به داور عرضه داریم

(ص ۷)

یادآور این بیت سعدی است:

بیا تا برآریم دستی ز دل که توان برآورد فردا ز گیل

(بوستان، باب دهم)

درآمد جذبه‌ای کی هادی راه فروزان شمع بزم لی مع الله

(ص ۲۱)

تضمینی دارد از روایت رسول خدا (ص)، «لِی مَعَ اللَّهِ وَقْتُ لَا یَسْعُنِ فِیهِ مَلَكٌ مُّقْرَبٌ وَلَا نَبِیٌّ

مُرْسَلٌ». (کشف الاسرار، ج ۱، ص ۶۱۴)

دیگر:

در آن عالم ز عالم آفرینش لقب شد رحمةً لِلْعَالَمِیْنِ

(ص ۲۳)

قسمتی از آیدی «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِیْنَ». وای رسول ما تو را نفرستادیم مگر آن‌که

رحمت برای اهل عالم باشی. (انبیاء/۱۰۶)

و:

چه خوش گفت این سخن دانای نامی
خدیو نساظمان یعنی نظامی
چو بد کردی مباحش ایمن زآفات
که واجب شد طبیعت را مکافات
به زندان جا دهی گری گناهی
بسوزد دودمانت را به آهی
اگر چه تیغ کیش در نیام است
حذر کن کاسمان، سخت انتقام است

(ص ۳۲۶)

خاوری شیرازی فراوان به داستان‌ها و جریان‌های تاریخی و مذهبی اشاره کرده است. نمونه‌هایی برای آرایه‌ی تلمیح ذکر می‌شود:

چو جودی پای در دامن کشیده به سر، چرخ چو کشتی آرمیده

(ص ۳۰۱)

تلمیحی دارد به موضوع «طوفان نوح که از تنور زن نوح، که پیرزنی بود ساکن کوفه، آغاز شد. شروع طوفان را روز جمعه گفته‌اند. سرانجام به فرمان الهی آب فرو نشست و کشتی نوح بر کوه جودی فرو نشست». (شمیسا، ۱۳۶۹، ص ۵۸۸)

کلیم آسا به میقاتم چو خوانی نرانی با عتاب لن ترانی

(ص ۱۰)

«حضرت موسی (ع) در کوه طور خداوند را مناجات می‌کرد. روزی به خداوند گفت: خود را به من بنما. خطاب آمد هرگز مرا نخواهی دید. (لم ترانی). سپس خداوند بر کوه تجلی فرمود، لیکن کوه تاب نیاورد و پاره پاره شد و موسی مدهوش افتاد. در سوره‌ی اعراف آیه‌ی (۱۴۳) می‌فرماید: «وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ قَالَ رَبِّ ارْنِي مَا أَنْظَرُ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرَانِي وَلَكِنْ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ سُبْحَانِكَ ثَبَّتَ إِلَيْكَ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ» پس چون موسی به وعده‌گاه ما آمد و خدا با وی سخن گفت، موسی عرض کرد که خدایا خود را به من آشکار بنما که تو را مشاهده کنم. خدا در پاسخ گفت: مرا تا ابد نخواهی دید و لیکن در کوه بنگر، اگر کوه طور به جای خود برقرار تواند ماند تو نیز مرا خواهی دید. پس آن‌گاه که خدا بر کوه تجلی کرد کوه متلاشی شد و موسی بی‌هوش افتاد. گفت: خدایا تو

منزه و برتری، به درگاه تو توبه کردم. من اول کسی هستم که ایمان دارم.

این بیت هم به این موضوع اشاره دارد:

کلیم الله را در وادی طور به خلع نعل ایزد کرد مأمور

(ص ۲۵)

دیگر:

به دردت الفت ایویم بخش به هجرت طاقت یعقویم بخش

(ص ۱)

«خدای تعالی ایوب را به بلا مبتلا ساخت تا صبر او را بیازماید. در بدن ایوب کرم افتاد. چون ایوب بر این بلا طاقت آورد، خداوند او را بخشود و در زیر پایش چشمه‌ای روان ساخت. ایوب خود را با آب آن شست و از بیماری‌های یاقوت». (شمیسا، ۱۳۶۹، ص ۱۴۷ و ۱۴۸)

گل آدم به آب غم سرشتند خلافت را به نام او نوشتند

(ص ۴)

«خداوند آدم را در زمین خلیفه‌ی خود قرار داد. از این رو به آدمی خلیفه‌زاده گویند. در آیه‌ی (۳۰) سوره‌ی بقره می‌فرماید: «وَ اِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً قَالُوْا اَنْجِعْ لَهَا مِنْ یُّفْسِدُ فِیْهَا وَ یَسْفِكُ الدِّمَآءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ اِنِّیْ اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ». آن‌گاه که پروردگار، فرشتگان را فرمود: من در زمین خلیفه‌ی خواهم گماشت. گفتند: پروردگارا آیا کسانی خواهی گماشت که در زمین فساد کنند و خون‌ها ریزند و حال آن‌که ما خود تو را تسبیح و تقدیس می‌کنیم. خداوند فرمود: من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید.

دیگر:

اگر معشوق اگر عاشق تویی تو اگر عذرا اگر وامق تویی تو

(ص ۹)

«وامق اسم شاهزاده یمن است که عاشق شاهزاده خانمی چینی به نام عذرا بود. اصل داستان

یونانی است». (شمیسا، ۱۳۶۹، ص ۵۹۸)

به گاه بذله مرغان را به گل زار چکیدی لحن داوودی ز منقار

(ص ۱۷)

«داود به خوش آوازی معروف است. (حنجره‌ی داوودی، لهجه‌ی داوودی، نغمه‌ی داوودی).
داوود هنگامی که کتاب خود را بالحن خوش می‌خواند مرغ از طیران باز می‌ایستاد». (شمیسا،
۱۳۶۹، ص ۲۶۷)

ندیدی سایه او را کس به دنبال که زیر پای بودش سایه پامال
بلی بی‌سایه کردش ایزد پاک از آن ره کش نیفتند سایه بر خاک

(ص ۲۳)

این دو بیت اشاره دارد به این که: «پیغمبر سایه نداشت و چون در آفتاب گذر می‌کرد ابر بر سرش سایه می‌گسترده». (شمیسا، ۱۳۶۹، ص ۵۲۹)

به آب کوثرم گویی برآرند به دست ساقی کوثر سپارند

(ص ۲۷)

«به اعتقاد شیعیان حضرت علی (ع) ساقی حوض کوثر است و در صحرائی سوزان قیامت به پیروان خود از آن آب می‌خوراند» (شمیسا، ۱۳۶۹، ص ۴۰۵)

مکیده شیر از پستان مریم زده در نطفه از روح القدس دم

(ص ۳۸)

اشاره دارد به «روح الهی (روح‌الله، روح القدس) که موجب باروری مریم شد. آن دمی که در مریم دمیده شد روح القدس یا روح‌الله گویند. در سوره‌ی مریم آیة‌ی (۱۹) تا (۲۲) می‌فرماید: (روح القدس به مریم می‌گوید) من فرستاده‌ی خدای توام. آمده‌ام تا به امر خدا، تو را فرزندی بخشم بسیار پاکیزه و پاک سیرت. مریم گفت: از کجا مرا پسری تواند بود، در صورتی که دست بشری به من نرسیده» (شمیسا، ۱۳۶۹، ص ۵۰۴) و بیت زیر:

خطا گفتم تویی دوشیزه مریم چو مریم داری از روح القدس دم

(ص ۴۰)

دیگر:

بلی خورشید چون بنمود رخسار به مرغ عیسوی گردد جهان تار

(ص ۱۸۳)

«عیسی از گل، مرغی ساخت و آن به فرمان الهی پرید. در تفاسیر این مرغ را خفاش گفته‌اند؛

اما در قرآن کریم فقط به مطلق مرغ اشاره شده است: «و رَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلَقْتُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَ لِأَبْرَصَ وَ أَحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُنبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (آل عمران/۴۹) و او را به رسالت به سوی بنی‌اسرائیل فرستد که به آنان گوید: من از طرف خدا معجزه‌ای آورده‌ام و آن معجزه این است که از گل، مجسمه‌ی مرغی ساخته و بر آن نفس قدسی بدمم تا به امر خدا مرغی گردد و کور مادرزاد و مبتلای به پیسی را به امر خدا شفا دهم و مردگان را به امر خدا زنده کنم و به شما از غیب خبر دهم که در خانه‌ها تان چه می‌خورید و چه ذخیره می‌کنید. این معجزات برای شما حجت و نشانه‌ی حقایقت من است اگر اهل ایمان به خدا هستید.

در آتش خصم اگر خواهد ذلیلش شود آتش گلستان چون خلیلش

(ص ۳۰۷)

«ابراهیم، نمرود را از بت پرستی نهی می‌کرد. از این رو نمرود خواست او را در آتش بسوزاند. به دستور نمرود آتشی افروختند و ابراهیم را به وسیله‌ی متجنیق در آتش انداختند؛ اما آتش به امر خداوند بر ابراهیم گلستان شد». (شمیسا، ۱۳۶۹، ص ۸۱) نکته‌ی برجسته‌ای که در این منظومه دیده می‌شود تمثیل‌ها و حکایت‌هایی است که به صورت مکمل و متمم سخن آورده شده‌اند. در این حکایت‌های تمثیل گونه پیام و نکته‌هایی نهفته است. خاوری جهت شرح و بسط بهتر موضوع از این تمثیل‌ها استفاده کرده است. این تمثیل‌ها در جای خود از ارزش شاعرانه‌ی به خصوصی برخوردارند. در مثنوی یوسف و زلیخای خاوری شیرازی پنج مورد تمثیل و حکایت آورده شده است در این جای یک مورد را بیان می‌کنیم: شاعر برای نشان دادن ارزش خوشبختی و دانستن قدر آن چه در اختیار داریم، تمثیل ماهیانی را می‌آورد که در میان دریا در طلب آب بودند. با خود می‌گفتند: آب، این گوهر گران بها که بقای جهان به آن است، کجاست ناگاه موج دریا آن‌ها را بر ساحل انداخت. از تف و گرمی خورشید بر چپ و راست می‌غلتیدند. ناگهان ابر و باران دریا را مواج ساخت و ماهیان از ساحل به دریا افتادند؛ آن وقت آب را که در جستجوی آن بودند شناختند:

دو کس را بامدادان در لب رود ز وصف آب در لب گفتگو بود

که یارب نعمتی بهتر ز آب است؟
 به عالم زندگان را جاودانی
 که از وی مرغ و ماهی کامیاب است
 به او باشد مدار زندگی
 شیند این قصه را ماهی چو در آب
 به شوق آب هر سو شد عنان تاب
 که این گوهر که او را آب نام است
 جهان را زان بقا یارب کدام است؟
 به جست و جوی او می گشت چالاک
 کز آب افکند موجش بر سر خاک
 شد از آب حیات خویش نوید
 ز تنغ خاک و تاب جرم خورشید
 همی غلطید بر خاک از چپ و راست
 خلاص خود به زاری از خدا خواست
 سحابی بحر بخشایش برانگیخت
 به سر آب حیات، او را فرو ریخت
 چو سیلابش به بحر از ساحل انداخت
 شناسا شد به آن نعمت که شناخت
 منم آن ماهی بی خورد و بی خواب
 که جُستی آب را پیوسته در آب
 تو نزدیک من و من از تو دورم
 تو با من حاضر و من بی حضورم
 مرا جان ماهی و پیکر چو دریاست
 به پیکر، جان، شناور ماهی آساست

(ص ۹)

از زیبایی‌های دیگری که بر لطف سخن خاوری افزوده است، استفاده از کنایه‌هاست. کنایه یکی از ترفندهای زیبا آفرینی در شعر است. «کنایه، نقاشی زبانی است، یعنی سخن را تا حدّ تصویر اعتلا می‌دهد. هم سخن است و هم نقاشی سخن. نقاشی است؛ چون می‌تواند مفهوم پیام را نشان دهد. کنایه، آوردن ملازم یک معنی است به جای خود آن معنی. به عبارت دیگر، آوردن ملازم یک معنی است به طوری که ابتدا معنی ملازم را دریابیم و سپس ذهن از معنی ملازم به معنی اصلی منتقل شود. مثلاً اگر کسی بگوید: لشکریان دشمن سپر انداختند. ابتدا تصوّر سپر انداختن در ذهن نقش می‌بندد، پس از آن مفهوم تسلیم شدن به تصویر درمی‌آید. سپر انداختن ملازم مقاومت نکردن و تسلیم شدن است. به عبارت دیگر، سپر انداختن صورت دیداری و ملموس تسلیم شدن است. پس می‌توان گفت: کنایه آوردن صورت ملموس یک معنی است به شرط آن که ابتدا این صورت به ذهن برسد و ذهن را به معنی اصلی متوجه سازد» (وحیدیان کامیار،

۱۳۸۳، ص ۱۳۹)

اینک چند بیت از این منظومه که از تصویر کنایه بهره دارند، بررسی می‌شوند:

بگفت ناسزا ژاژی مخایید زبان بندید و رحل ما گشاید

(ص ۳۸۹)

«ژاژ خاییدن» کنایه از «بیهودگی».

که شاه مصر چون رخت از جهان بست به شاهی یوسفش بر تخت بنشست

(ص ۳۶۶)

«رخت بر بستن» کنایه از «کوچ کردن، مردن» و در این بیت‌ها:

به هر دل عشق خوبان کرد منزل فراغت رخت بر بندد از آن دل

(ص ۲۳۰)

چه افتاد آن که جمعی جان سپردند؟ برون زین دارِ محنت رخت بردند؟

(ص ۲۷۵)

چو بندد رخت آری از چمن گل قفس گردد چمن در چشم بلبل

(ص ۲۸۹)

دیگر:

به قرب مصر یاران چون رسیدند عنان باد پایان درکشیدند

(ص ۸۸)

«عنان در کشیدن» کنایه از «متوقف کردن، ایستاندن».

نهان ز آینه رخ بنمود نتوان به گل خورشید را اندود نتوان

(ص ۲۷۰)

«خورشید به گل اندودن» کار غیرممکن و بی‌حاصل کردن. چون عملاً نمی‌توان چنین کاری

انجام داد و چهره‌ی خورشید را گل آلود کرد، بنابراین بهتر است چنین مواردی را استعاره‌ی تمثیلیه بدانیم نه کنایه.

پری رویان به دورش حلقه بستند ز لب‌ها مَهر خاموشی شکستند

(ص ۶۹)

«مَهر خاموشی شکستن» کنایه از «سخن گفتن».

سرشک از دیده‌اش بر رخ فرو ریخت غم دل، بخیه‌ی کارش به رو ریخت

(ص ۷۰)

«بخیه کار به رو افتادن» کنایه از «رسوا شدن».

عبان شد کش بود دل مفتون آن جا دلش را رفته پا اندر گل آن جا

(ص ۷۰)

«پا در گل رفتن» کنایه از «اسیر شدن»

که چون یوسف ز بزم بیهشان رفت به خلوت گاه خود دامن کشان رفت

(ص ۲۸۰)

دامن کشان رفتن کنایه از «باناز و افتخار حرکت کردن».

پری پیکر کنیزی داشت یعقوب که در خوبی شکسته با پری چوب

(ص ۴۴۳)

«با پری چوب شکستن» کنایه از «گرو بردن، به عاریت گرفتن».

ز درد دوریت در کنج خانه کشد از سینه ام آتش زبانه

(ص ۲۰۷)

«آتش از سینه زبانه کشیدن» کنایه از «نهایت عشق و سودا زدگی»

گره زد بر جبین و چین بر ابرو به صد غیظ و غضب پیچید ازو رو

(ص ۲۶۱)

«گره بر جبین زدن» کنایه از «خشمگین و ناراحت شدن» هم چنین «چین بر ابرو زدن» در

همین مفهوم است.

کتابنامه

- ۱) قرآن کریم
- ۲) اشرفزاده، رضا، نشان تیشه‌ی فرهاد، نشر صالح، مشهد، چاپ اول، ۱۳۷۶
- ۳) جامی، نورالدین عبدالرحمان، هفت اورنگ، به تصحیح مرتضی مدرّس گیلانی، انتشارات سعدی، تهران، چاپ پنجم، ۱۳۶۸
- ۴) خاوری شیرازی، یوسف و زلیخا، انتشارات نوید، شیراز، چاپ اول، ۱۳۶۹
- ۵) ختام‌پور، عبدالرسول، یوسف و زلیخا، چاپ خانه‌ی شفق، تبریز، ۱۳۳۹
- ۶) شمیسا، سیروس، فرهنگ تلمیحات، انتشارات فردوس، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۶۹
- ۷) فردوسی، ابوالقاسم، یوسف و زلیخا منسوب به فردوسی، به تصحیح حسین محمدزاده صدیق، انتشارات آفرینش، چاپ اول، ۱۳۶۹
- ۸) وحیدیان کامیار، تقی، زبان چگونه شعر می‌شود، معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، چاپ اول، ۱۳۸۳
- ۹) یونسی، ابراهیم، هنر داستان‌نویسی، انتشارات نگاه، تهران، چاپ پنجم، ۱۳۶۹

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی